



تطبيق عالم صغير با عالم كبير

بنابر قول امیرالمؤمنین علیه السلام و آنچه که به دید حکمت مشاهده میشود، انسان عالم صغير بوده و خلاصه و نمونه ای از عالم اکبر می باشد.

اتزعم أنك جرم صغير *** ** و فيك انطوي العالم الاكبر

و همانطور که خداوند میفرماید ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت، کلیات عالم صغير و كبير یکی است و حکیم با نظر کردن در هر کدام میتواند به کلیات احوال دیگری مطلع شود.

حال همانطور که انسان مراتبی را از نطفه تا نهایت کمال و در آخر افول و مرگ خود طی میکند، عالم نیز دارای همین مراتب بوده و به برکت شریعت های پیامبران، مراحل ترقی خود به شرحی که در ادامه بیان میکنیم، طی کرده و خواهد کرد.

ابتدا، در زمان حضرت آدم ع شعور عالم بمنزله نطفه بود، چرا که قبل از آن وجود تشریحی نداشته و شریعتی به آن تعلق نگرفته بود، و صرفاً وجودی تکوینی داشت. و به واسطه شریعت آدم ع پخته تر شد تا آنکه در زمان حضرت نوح به مقام علقه رسید، لذا شرع حضرت آدم تغییر کرد و شرع نوح آمد و پخته تر شد تا زمان حضرت ابرهیم که به حال مضغه تغییر کرد تا زمان حضرت موسی ع که طبع عالم مانند عظام شد و محتاج بتدبیری دیگر و حرارتی دیگر به وسیله شرع موسی ع شد.

بعد از آن به واسطه شریعت عیسی ع، عالم به حالت روئیدن گوشت بر تن طفل شد و صورت گرفت، و پس از مدتی قابل آن شد که روح شرع خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله در تن عالم دمیده شود و

چنانکه روح از وقتی که دمیده میشود تا وقت مردن باقی است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد همچنین شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی است و نسخ نمیشود تا وقت مردن عالم.

پس از مدتی که تن عالم به تربیت روح قوت گرفته و مستحکم شد، حضرت امیر علیه السلام بمسند خلافت نشست و عالم متولد شد و نفس انسانی بعالم تعلق گرفت و در دامن مادر ولایت شیر خورد و روز بروز عالم در نشو و نما و ترقی بود و شعورش قویتر میشد تا آنکه در ابتدای زمان غیبت امام عصر عجل الله فرجه طفل عالم از شیر باز شد، و همانطور که کودک در تربیت خود از ارتباط مستقیم با پدر و مادر جدا میشود، طفل عالم نیز در دست معلمان ابتدایی و لله گان و دده گان خود قرار گرفت.

و معلوم است که در هر عصری، خداوند آنچه را که از علم و شرع و حکمت بخلق القا میکند مناسب فهم آن وقت می باشد.

پس در صدر زمان غیبت، علماء ظاهر بقدر افهام خلائق از اصول و فروع به ایشان القا میکردند و بقدر حاجت از امام بایشان القا شده بود و از ایشان بسایر رعایا میرسید و همچنین عالم در ترقی بود و ایشان را از آب و آتش پرهیز میدادند و طهارتی و نجاستی و حلالی و حرامی برای ایشان بیان میکردند.

پس به این طورها گذشت تا آنکه عالم بسن هفت سالگی رسید و ابتدای آن شد که باید او را تربیت کرد. چون طفل را تا هفت سال باید گذاشت که لهو و لعب کند همین قدر که او را از آب و آتش و ضرر بجان و تن نگاه داشته باشیم کافی است.

اما پس از آن که به هفت سال رسید و قدی قد کشید و بزرگ شد دیگر تدبیر او تغییر میکند و دیگر آن بی ادبیها که نسبت به پدر و مادر میکرد و نسبت بخلق خلاف ادب میکرد و شیطنتی که میکرد و فحشها که میداد باید موقوف شود و با او باید تندی کرد و او را تنبیه نمود تا مؤدب شود.

پس خداوند عالم در زمان مشایخ عظام اع که عالم هفت ساله شد بود، تغییر تدبیر کرد و عالم را بدست مؤدب داد که عالم را تأدیب کند، پس معلمی مبعوث کرد که چیزی چند از ادب و انسانیت و معرفت عظم پدر و مادر باو بفهماند و کیفیت سلوک با خواهران و برادران و پدر و مادر و سایرین باو یاد دهد. پس عالم را در این زمان بمکتب برده اند و بدست معلم سپرده اند و علمای ربانی را برای تربیت عالم برانگیخته اند. اگر چه اطفال بجهت حب لهو و لعب، و للگان و ددگان بجهت حب ریاست، فغان دارند از درس معلمان و لکن دلیل اینکه معلمان از جانب پدرند این است که خورده خورده تقریر معلمان را میکند و امر معلمان را قوت میدهد و حکمتشان را در عالم منتشر میکند.

پس از آنکه روز بروز بواسطه تربیت این معلمان عالم ترقی کرده و عقل و فهمش زیاده شد، به سن نوجوانی رسیده و به بلوغ خود نزدیک گشت.

حال همانطور که شدت فساد انسان در نزدیک به بلوغ است بجهت آنکه شعور پیدا کرده و قوت و قدرت هم دارد و مکلف هم نشده و پدر و مادر بر او سخت نمیگیرند پس نهایت فساد را دارد. این عالم نیز چون در این ایام نزدیک به بلوغ قوت و قدرت پیدا کرده و شعور هم دارد، فساد زیاد شده و بحدی بالا خواهد گرفت که مؤمن از سختی دنیا و اذیت کشیدن از ظالمان و منافقان، آرزوی مرگ خواهد کرد.

پس چون عالم شرّش و فسادش بنهایت رسید وقت ادراک و بلوغ است و نور شعور و عقل کل که امام عصر است در انسان جلوه‌گر میشود و آنوقت مکلف میشود و قبل از این او صاحب نفس ناطقه بود و عقل نداشت، حال اول تعلق عقل به آن شد و تکلیف عقلا غیر از تکلیف غیر عقلاست و آن شعور که انسان پیش از عقل دارد شعور نفس ناطقه است و عقل نیست.

پس با طلوع آفتاب عقل، ظلمات شب رفته و روز عقل ظاهر میشود و عذرهای شب بر طرف شده و تکلیف دیگری می‌آید. اگر چه روح در همه این احوال باقی است و لکن چیزی دیگر بالای آن آمده نه آنکه او محو شده همچنین شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی است و هست و لکن وقت تعلق عقل باین دنیا که ظهور امام عصر باشد اموری ظاهر میشود و تکلیفهای جدیدی ظاهر میشود. چنانکه فرمودند (يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ).

و مقصود آن است که اموری از دین را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مخفی کرده بود بجهت خفای عقل ایشان آنها را ابراز میدهد و این حدود که پیغمبر صلی الله علیه و آله جاری کردند مثل درستی باطفال و سیلی آهسته بود و حد آن است که او جاری میکند و حکم بباطن میکند و بنفاق باطنی میکشد و بعدم تسلیم باطنی میکشد و آنقدر خواهد کشت که بگویند که اگر تو از نسل فاطمه بودی رحم میکردی.

پس بنور تأدیب آن بزرگوار مردم ترقی میکنند و به آن اعمال جدیدی که فرمایش میشود و اعمال قدیمی که همه را صاف و معتدل کرده مردم را ترقی میدهد تا آنکه در زمان رجعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین، عالم بسن چهل سالگی میرسد و عقلش کامل و کل عقلي که ممکن بود در او و بالقوه او بود در او جلوه‌گر میشود و تکلیف عالم سخت میشود و شعورش تام میشود و هوا و هوس و شهوتها و عاداتهای سابقش همه بتحلیل میرود و رویش باخترت و پشتش بدنیا میشود.

پس از این است که در آن زمان شیطان و اتباعش کشته خواهند شد و آنگاه است که عالم پر از عدل و داد خواهد شد و دیگر ظلم و جور نخواهد ماند و پیش از آن هست و آن زمان است که حرام گوشت و نجس نخواهد ماند و عالم شب و روزش مساوی میشود و بهشت دنیایی برای مردم ظاهر میشود.

پس چون صاحب‌الامر امور جدیدی فرمود و بر عرب شدید آمد، ببین پیغمبر صلی الله علیه و آله در رجعت چه خواهد فرمود و مستعد آنگونه سخنها شو و از این سخنان ملایم ما وحشت مکن که هنوز امر بزرگتر و بزرگ تر خواهد شد.

بعد از رجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله، عالم از نور مقدس او در استناره بوده تا آنکه عمر عالم به انتها میرسد پس عالم مانند محتضر میشود و شعور عالم که عبارت از معصومین باشد از تن عالم بیرون خواهد رفت و اول حضرت فاطمه علیها السلام بعد ائمه بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله از زمین بالا میروند و این اوضاع مانند تن بیجان می‌افتد و تا چهل روز عالم محتضر است تا بکلی روح توجه از آن برمی‌دارد یعنی توجه تدبیر نه توجه تکوین که اگر توجه تکوین را از عالم بردارند عالم فانی خواهد شد پس بعد از چهل روز عالم میت میشود و صور دمیده میشود و چهارصد سال عالم مرده خواهد بود و بعد از چهارصد سال دومرتبه صور دمیده میشود و مردم زنده میشوند و قیامت برپا می‌شود و حشر عام باشد و جهنم حاضر شود و صراط کشیده شود و میزان نصب شود و حساب قائم گردد و جنت حاضر گردد

و کار عالم ساخته خواهد شد.

آنچه مرور کردیم مختصری از کلیات احوال عالم بود و انشاء الله در آینده به تفصیل بیشتری خواهیم پرداخت.